تاریخچه

روایت‌های ناب از روزهای تلخ

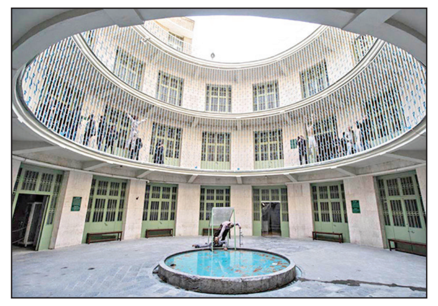

روایت‌های شاخص‌ترین چهره‌های انقلابی که از سوی شکنجه‌گران ساواک در کمیته مشترک ضدخرابکاری شکنجه شدند، شنیدنی است. بخش‌هایی از این روایت‌ها را در ادامه می‌خوانید.

اکبر هاشمی رفسنجانی

رژیم در سال‌های آخر عمرش برای سرکوب مبارزان، نیروهای دست‌اندرکار امنیتی را هماهنگ و کمیته مشترک را تشکیل داده بود. سال ۵۳ که دستگیر شدم، حدود یک‌ماه در سلول انفرادی به‌اصطلاح کمیته ضدخرابکاری تنها بودم. تلخ‌ترین خاطره‌های من آن روزها رقم خورد. علاوه بر اهانت و شکنجه، آنچه سختی این زندان را مضاعف می‌کرد، انحراف عقیدتی مجاهدین و ارتداد آنها بود. وحید افروخته اعترافات بدی علیه من کرده بود که من قبول نمی‌کردم و بازجو تلاش می‌کرد به زور اعتراف بگیرد. این مبارز درباره شکنجه‌های ساواک می‌نویسد: «شلاق گوشت‌ها را برده و به استخوان رسیده بود. قسمتی از استخوان هم شکسته بود. بعد از بازجویی(چند روز بعد) مرا با چشم بسته و لباس مبدل به بیمارستان نظامی در چهارراه حسن‌آباد بردند و بعد از عکسبرداری معلوم شد استخوانم شکسته است.»

آیت‌الله محمود طالقانی

بهمن‌ماه سال ۱۳۴۱ که مرا به زندان کمیته مشترک منتقل کردند، ۲نفر برای بازجویی‌ام آمدند، بعد معلوم شد از بازجویان حرفه‌ای هستند که به تناسب اشخاص و اوقات، حرکات گوناگون انجام می‌دهند و قیافه‌های مختلف به‌خود می‌گیرند. اینها کسانی هستند که گاهی قیافه پلیس به‌خود می‌گیرند، شلاق برمی‌دارند، دستبند می‌زنند، جست‌وخیز می‌کنند، برافروخته می‌شوند و گاهی از در محبت و دلسوزی درمی‌آیند. یک شب تا نزدیک صبح با اعصاب کوفته و قلب متشنج و فشار گرما بین موت و حیات به سر بردم. هر روزنه امیدی بسته بود و جز استغاثه به درگاه باری‌تعالی، ملجأ و پناهی نداشتم. ابوذر زمان در بخشی دیگر از خاطراتش آورده است: «آنها متهم را ۸روز در میان آفتاب گرم حیاط و بدون مستراح در زندان‌ها نگه می‌دارند و حتی مدتی پس از تمام شدن بازجویی و بازپرسی، از دادن قلم و کاغذ و قرآن، کتاب دعا و ملاقات با خانواده خبری نیست. با عجله برایش پرونده می‌سازند و حتی ادعانامه محکم و مستدل و قانونی تنظیم می‌کنند و برای افراد و جمعی محکمه می‌آرایند. تا پس از زجر و زندان‌های طولانی، روح دمکراسی و آزادی خود را به کشورها و مردم دنیا و کمک‌دهندگان نشان دهند.»

حجت‌الاسلام محسن دعاگو

«شکنجه‌ها قبل از ظهر شروع می‌شد و تا ظهر طول می‌کشید. پس از آن برای غذا خوردن و نماز ما را به سلول می‌بردند و بعدازظهر دوباره شکنجه‌ها شروع می‌شد و تا ساعتی از شب ادامه داشت. در بسیاری از موارد مجبور بودم با وضوی جبیره نماز بخوانم. حتی قادر به ایستادن هم نبودم و نماز را نشسته می‌خواندم.» حجت‌الاسلام دعاگو به یکی از بازجوها اشاره می‌کند و می‌گوید: «در کمیته مشترک، شکنجه‌گری به نام حسینی بود که درشت‌هیکل و بسیار بداخلاق بود. پیش‌تر شنیده بودم که او می‌گوید آنچنان محکم در گوش تو می‌زنم که برق از چشم‌هایت بپرد، اما این را تجربه نکرده بودم. با سیلی‌هایی که حسینی به گوش‌هایم می‌زد واقعاً برق از چشمانم می‌پرید.» او در ادامه می‌گوید: «به لطف الهی، در بازجویی‌ها بهترین پاسخ را ارائه کردم و توانستم اطلاعات خودم را از ساواک مخفی کنم. حتی یک نفر هم نمی‌تواند ادعا کند در بازجویی‌های من لو رفته است، جز برای «علی جان‌تاب» که وجود خارجی ندارد.»

مرضیه دباغ حدیدچی

شکنجه‌ها با سیلی و توهین آغاز و با شلاق و باتوم و فحاشی، جانفرسا شد. چندبار دست و پایم را به صندلی بستند و مهار کردند. کلاه آهنی به سرم گذاشتند و بعد جریان الکتریسیته با ولتاژهای متفاوت به بدنم وارد می‌کردند که باعث رعشه و تکان‌های تند پیکرم می‌شد. شلاق و باتوم، کار متداول و هر روز بود. گاهی اوقات به اندازه‌ای به پاهایم شلاق می‌زدند که بیهوش می‌شدم بعد با پاشیدن آب به هوشم می‌آوردند و مجبور می‌کردند راه بروم تا پاهایم ورم نکند. یک‌بار که در اثر ضربات باتوم بیهوش شدم، وقتی دوباره چشم باز کردم خودم را داخل اتاقی که در آن یک میز و صندلی بود، دیدم. پشتم به‌شدت درد می‌کرد. از وحشت و ترس خودم را به دیوار چسباندم تا اگر دوباره برای شکنجه آمدند، پشتم از شلاق در امان بماند. ناگهان مأموری وارد شد، وحشیانه مرا کتک زد. باتوم برقی در دست داشت که روی نقاط حساس مانند لب و دهان، گوش و... می‌گذاشت. به قدری دردناک بود که کاملاً بی‌حس می‌شدم. از سیگار خاموش کردن روی زخم‌ها نیز لذت می‌بردند و شکنجه‌های دیگری که قابل گفتن نیست.

ننگ ابدی ساواک

مروری بر ساختار تشکیلاتی ساواک شکنجه‌گرانش و روایت‌های شکنجه‌شده‌ها در کمیته مشترک ضدخرابکاری

گزارش

حمیدرضا بوجاریان
خبرنگار

برای بسیاری از مبارزان انقلابی، اتاق‌های بازجویی ساواک، آخر دنیا بود؛ سازمانی مخوف که برای سرکوب مخالفان رژیم شاه ایجاد شد و نقش مهمی در مقابله با معترضان داشت. مشی ساواک را می‌توان رویکرد حقیقی رژیم شاه در برابر مخالفانش فرض کرد. فضای رعب و وحشت از دستگاه امنیتی کشور، قدرت هرگونه اظهارنظری را از مردم سلب می‌کرد. این نفوذ آن قدر شدید بود که برخی از مردم گمان می‌کردند حتی صحبت‌های خصوصی و خانوادگی آنها نیز توسط ساواک شنود می‌شود. اوریانا فالاچی، خبرنگار مشهور ایتالیایی، در مصاحبه‌ای از شاه پرسیده بود: «وقتی در تهران می‌کوشم درباره شما حرف بزنم، مردم به سکوت ترس آلودی می‌گرایند. حتی جرأت نمی‌کنند نام شما را بر زبان بیاورند، چرا؟» پاسخ شاه به این پرسش جالب و قابل تأمل بود. او شانه‌ای بالا انداخت و گفت: «تصور می‌کنم به‌دلیل نهایت احترام. البته در خصوص اقتدار، من انکار نمی‌کنم؛ زیرا از جهتی درست است، اما توجه کنید برای انجام اصلاحات نمی‌توان مقتدر نبود.» با این حال شاه خوب می‌دانست که این اخبار شکنجه‌های مخوف رژیم بود که بیش از هر چیزی رعب و وحشت را در جامعه حاکم می‌کرد و باعث امتناع مردم از سخن گفتن درباره او می‌شد. در حقیقت ستایش «نارسیس‌وار» شاه، توهمی بود که ریشه در یک واقعیت تلخ داشت. امروزه اسناد و مدارک پرشماری از نحوه بازجویی‌های دستگاه امنیتی رژیم شاه در دست است که ریشه‌های این به‌گفته او، «احترام» را آشکار می‌کنند. در این پرونده به واکاوی ساختار ساواک، شکنجه‌هایی که در مورد برخی از مشهورترین چهره‌های انقلابی در کمیته مشترک ضدخرابکاری ساواک انجام شده و سابقه و سرانجام شکنجه‌گرانی که به‌گفته برخی انقلابیون بیمار روانی بودند پرداخته‌ایم.

> شاه دچار توهمی بود که ریشه در یک واقعیت تلخ داشت. امروزه اسناد و مدارک پرشماری از نحوه بازجویی‌های دستگاه امنیتی رژیم شاه در دست است که ریشه‌های این به‌گفته او، «احترام» را آشکار می‌کنند

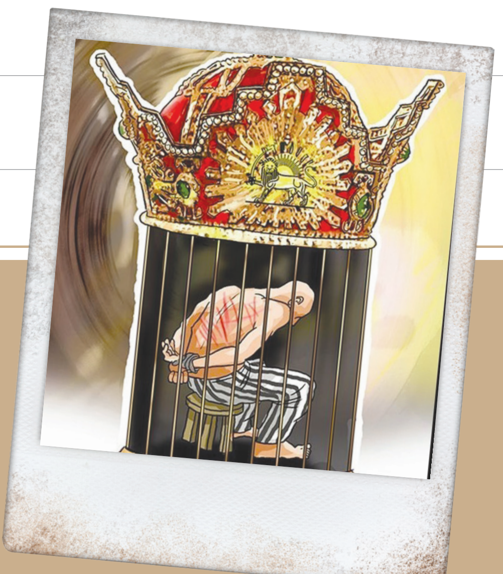

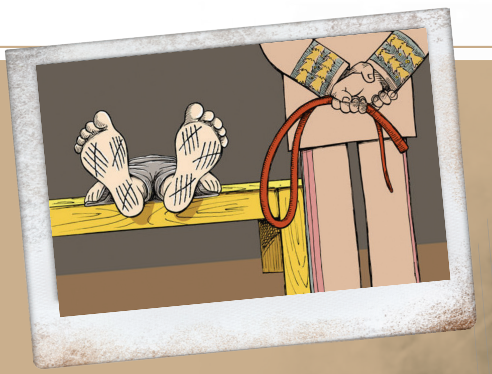

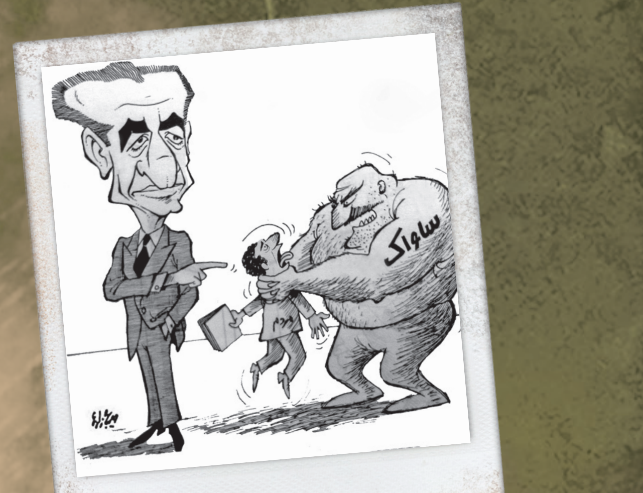

شکنجه‌های ساواک

۱ شلاق زنی

به جرأت می‌توان گفت بیش از ۹۰ درصد زندانیان این بازداشتگاه طعم این نوع شکنجه را چشیده‌اند. شلاق زنی ابتدایی‌ترین روش شکنجه‌گران برای گرفتن اطلاعات از زندانی بوده است. البته مثل اینکه انقلابی‌ها با این شکنجه به‌اصطلاح پوست کلفت می‌شده‌اند و مقاومت بیشتری در برابر بازجویی‌ها نشان می‌دادند. معمولاً مقاومت هیچ‌یک از زندانیان با این روش شکسته نمی‌شده. شلاق‌ها انواع مختلف چرمی، سیمی و کابلی داشته‌اند و ضربه آنها زخم‌های عمیق طولی را در بدن زندانی به جا می‌گذاشت. بعد از این شکنجه پانسمانی در کار نبود و در برخی موارد برای درد کشیدن بیشتر زندانی روی این زخم‌ها نمک و محلول خاصی ریخته می‌شد که شدت جراحت و آسیب دیدگی و درد را بیشتر می‌کرد. عفونت زخم‌ها، شب ادراری، و لخته شدن خون در رگ‌های سطحی از عواقب بعدی شکنجه با ضربه‌های شلاق بود.

۲ دستبند قپانی

بستن دست‌ها به روش قپانی یکی دیگر از شکنجه‌های متداول کمیته مشترک ضدخرابکاری بوده است. در این روش یک دست زندانی از بالای شانه و دست دیگرش را از پشت به هم نزدیک کرده و با یک دستبند فلزی سنگین وزن به هم وصل می‌کردند. بعد از این کار معمولاً زندانی از جایی آویخته هم می‌شد. ماندن طولانی مدت در این وضعیت آسیب شدیدی به استخوان‌های کتف، مهره‌های کمر و دست‌ها وارد می‌کرد. به‌طوری که زندانی بعد از رها شدن با کوچک‌ترین حرکت می‌توانست صدای استخوان‌هایش را بشنود. روش شکنجه با دستبند قپانی درد زیادی داشته و باعث تحریک عصب نخاع، اختلال در گردش خون بدن، خون مردگی در اطراف استخوان کتف و همچنین خمیدگی استخوان‌های دست می‌شده است. به روایت زندانیان این نوع شکنجه بیش از ۱۰ ساعت طول می‌کشیده است.

۳ آویختن صلیبی

آویختن یکی از انواع متداول شکنجه به‌حساب می‌آید و روش‌های مختلفی برای آن وجود دارد. اما در کمیته مشترک ضدخرابکاری نوع صلیبی آن بیشتر انجام می‌شده است. زندانی را ساعت‌های طولانی با دست‌های باز و پاهای بسته شده می‌آویختند و در همین حال به او شلاق می‌زدند. این کار باعث اختلال در جریان خون بدن می‌شد. بعد از گذشت یک ساعت خون در کف و مچ پاها جمع می‌شد و میزان فشار آن به حداقل می‌رسید. آویخته شدن بیش از ۲۴ ساعت مرگ حتمی را در پی داشت. تورم رگ‌های پا، سرگیجه، حالت تهوع و تب و لرز از عواقب این نوع شکنجه طولانی مدت بود. آویختن از پا، یک دست و زیر بغل از دیگر انواع شکنجه در این بازداشتگاه بوده است. شکنجه آویختن انواع دیگری هم داشت که یکی از دردناک‌ترین آنها آویختن زنان با موی سرشان بود که فقط چندبار از این نوع شکنجه استفاده شده است.

۴ شوک الکتریکی

عبور دادن جریان برق از بدن زندانی شکنجه مدرنی بود که مأموران ساواک استفاده از دستگاه‌ها و روش انجام آن را از گروه اعزامی شکنجه‌گران اسرائیلی و آمریکایی آموخته بودند. برای شوک الکتریکی اتاق مخصوصی درنظر گرفته شده بود. در این اتاق تختی قرار داشت که زندانی را با خواباندن و بستن بر آن کنترل می‌کردند. بعداز بسته شدن توسط شاسی‌هایی که میزان ولتاژ برق با آنها کم و زیاد می‌شد جریان برق را وارد بدن زندانی می‌کردند. این روش شکنجه آثار روانی سوئی را در زندانی به جا می‌گذاشت. مهم‌ترین نتیجه آن آسیب رساندن شدید به سیستم عصبی بود. عبور جریان برق از بدن حالت رعشه را در زندانیان ایجاد می‌کرد و به شهادت انقلابی‌هایی که خود یا هم بندانشان این نوع شکنجه را تجربه کرده بودند تشنج و رعشه تا ساعت‌ها بعد از انجام این عمل در بدن ادامه پیدا می‌کرده است.

۵ سوزاندن بدن

سوزاندن بازداشت‌شدگان از شکنجه‌های رایج کمیته مشترک بود به‌این شکل که یک میله یا اطوی الکتریکی را داغ می‌کردند و آنگاه با فشار شدید روی تمام نقاط بدن متهم قرار می‌دادند که بالطبع موجب سوختگی شدید می‌شد. اما شکنجه سوزاندن بدن انواع مختلفی داشت که در اینجا آمده است: با سیگار افروخته سینه را سوزاندن: یکی از ابتکارات شکنجه‌گران ساواک، خاموش کردن سیگار افروخته روی بدن زندانی بود که درد شدیدی را ایجاد می‌کرد. سوزاندن با صندلی داغ: یکی از وسایل شکنجه مرسوم در کمیته مشترک که عنوان تهدید داشته و کمتر مورد استفاده قرار می‌گرفت، نشاندن متهم روی صندلی فلزی بوده که زیر آن کوره یا اجاق برقی روشن می‌کردند. متهم را نیمه عریان روی صندلی می‌نشاندند. فروکردن سوزن به زیر ناخن زندانی و داغ کردن آن: یکی از شکنجه‌های رایج، فروکردن سوزن به زیر ناخن بود. سوزن و سنجاق را به وسیله فندک گرم می‌کردند.

۶ آپولو

«آپولو» یکی از آشناترین و مخوف‌ترین ابزار شکنجه برای زندانیان به شمار می‌رفت. علت نامگذاری آن به آپولو، شباهت آن به سفینه آپولو بود. دست‌ها و پاها توسط بست‌های فلزی مهار می‌شدند و سر در محفظه فلزی قرار می‌گرفت. کلاهخود فلزی باعث می‌شد که موقع شلاق خوردن صدای زندانی تشدید شود و تأثیر مضاعف و مخربی روی سیستم عصبی و شنوایی او گذاشته شود. گاهی علاوه بر شلاق زدن، شوک الکتریکی به نقاط حساس بدن هم داده می‌شد، به‌این صورت که برق با ولتاژ پایین غیرکشنده و صرفا شوک آور و دردناک را به نقاط حساس بدن ازجمله لاله گوش، لب‌ها، بینی و حتی آلت تناسلی زندانی وصل می‌کردند و پس از آن شوک داده می‌شد. این کار باعث تخریب دیواره مویرگ‌ها و سلول‌ها و موجب خونریزی داخلی و کلیوی متعاقب آن موجب دفع خون از راه ادرار در طول چند روز پس از شوک و شلاق می‌شد.

۷ قفس داغ

در حقیقت شکنجه قفس داغ باید جزو شکنجه‌های سوزاندن بدن قرار می‌گرفت، ولی خاص بودن این روش باعث می‌شود که قفس داغ از شکنجه‌های مربوط به سوزاندن جدا شود. این قفس که با لوله‌های فلزی ساخته شده بود، ۸۰ سانتی‌متر ارتفاع و نیم متر طول و عرض داشت و سقف آن را با ورقه‌ای فلزی پوشانده بودند. ابتدا زندانی را با فشار فراوان از ورودی کوچک و تنگ آن داخل قفس و سپس در آن را قفل می‌کردند. آنگاه به وسیله اجاق بزرگی که زیر آن بود، قفس را داغ می‌کردند. زندانی که جای هیچ‌گونه حرکتی نداشت و بدن برهنه‌اش با تمامی قسمت‌های فلزی قفس در تماس بود، دچار سوختگی شدید از کف پا تا فرق سر می‌شد. آثار این سوختگی تا مدت‌ها روی بدن زندانی باقی می‌ماند. این نوع شکنجه بسیار در بازداشتگاه کمیته مشترک مورد استفاده قرار می‌گرفت.

۸ تهدید به تجاوز جوانان

تهدید به تجاوز یکی از رایج‌ترین مسائل در بازجویی‌های کمیته مشترک ضدخرابکاری بوده است. البته این کار فقط در حد تهدید باقی نمی‌ماند و تجاوزات زیادی به زندانیان در زندان‌های ساواک گزارش شده است. درحقیقت اگر بازجو نمی‌توانست این کار را انجام دهد، متهم را تهدید می‌کرد که او را به‌دست دیگران خواهد سپرد. در کلانتری‌ها، اغلب پلیس، زندانیان جوان یا بانوان را با رکیک‌ترین کلمات تهدید می‌کرد که امشب با او همبستر خواهد شد. در زندان‌های ساواک به‌طور کلی مسئله تجاوز به دختران و زنان امر رایجی بوده است. به‌عنوان مثال در بازداشتگاه کمیته مشترک، اشرف دهقانی توسط عطارپور شکنجه‌گر مورد تجاوز قرار گرفت. این عمل در زندان‌ها بسیار رایج بود. بسیاری از شکنجه‌شدگان از ترس آبروی خویش هرگز این مسئله را ابراز نکردند.

۹ فشار آوردن بر چشم‌ها

یکی از شکنجه‌ها که نوع بدیعی است و توسط شکنجه‌گران ساواک ابداع شد، این بود که زندانی را روی زمین می‌انداختند و آنگاه بر سینه او می‌نشستند و با دو دست، سر او را در دست می‌گرفتند و با انگشت شست، بر چشمان او فشار می‌آوردند، طوری که گویی چشم می‌خواست از جای خود بیرون بیاید. این شکنجه هم بسیار دردناک بود. درضمن یکی از وسایل شکنجه هم اعدام مصلحتی بود. چشم متهم را می‌بستند و او را به صحرا یا محل اعدام زندان می‌بردند و به چوبه اعدام می‌بستند؛ آنگاه حکم دروغین اعدام را می‌خواندند و پس از آن یک نفر می‌آمد و فریاد می‌زد: «این کار را نکنید. زندانی به شکنجه‌گران گفته که همکاری خواهد کرد. از اعدام او صرف‌نظر شود.» این مورد درباره عده زیادی انجام گرفت و اغلب زندانی‌ها با این شگرد، آشنا بودند. این روش در سال‌های آخر کمتر استفاده می‌شد.

۱۰ ایستادن به‌مدت طولانی

یکی از شکنجه‌های رایج در بازجویی‌ها اجبار به ایستادن متهم با دست بسته بود که گاهی تا ۲۴ساعت هم طول می‌کشید. این شکنجه انواع مختلفی داشت که ازجمله سخت‌ترین آنها می‌توان به اجبار متهم به ایستادن رو به دیوار درحالی که بینی مماس با دیوار است، اجبار متهم به ایستادن با پای برهنه روی گونی یا پارچه خیس، اجبار متهم به ایستادن عریان در کنار اتاق، اجبار متهم به ایستادن به‌مدت طولانی در سرما و یا گرما، عریان و یا با لباس نازک و... اشاره کرد. این شکنجه موجب خستگی و گرفتگی شدید عضلات پشت پا، ریزش ادرار، خشکی گلو، سنگینی پلک چشم، ورم پا، درد زانو، وزوز گوش، سنگینی بدن، گزگز نوک انگشتان دست، فشار عروق در پا و پس از ۲۴ ساعت، موجب درد کمر می‌شد و خستگی و استفراغ را به‌دنبال داشت. درضمن کشیدن ناخن با انبردست هم از شکنجه‌های بسیار قدیمی به‌حساب می‌آید.

۱۱ بهداشت در بازداشتگاه

رفتن به حمام در بازداشتگاه کمیته مشترک ضدخرابکاری تنها با اجازه بازجو و هفته‌ای یک مرتبه، آن هم در ۵ دقیقه، میسر بود و کسانی بودند که ۴ماه و ۱۶ روز در این مکان بودند و اجازه استحمام نیافتند. در و دیوارها و راهروهای بندها مملو از ردِ خون‌هایی بود که از بدن زندانیان برجای مانده بود. معمولاً چند نفر تی به‌دست هم مدام کارشان پاک کردن خون‌هایی بود که از کف پای زندانیان جاری می‌شد.

۱۲ دستشویی رفتن زندانیان

برای دستشویی رفتن هم روزی ۳ بار اجازه می‌دادند که بعضی مواقع از آن هم دریغ می‌کردند و امکانی برای تقاضای بیشتر وجود نداشت و لذا زندانیان برای دفع ادرار و مدفوع خود از کاسه و لیوان پلاستیکی قرمز رنگی که برای خوردن غذا و چای به آنها داده شده بود، استفاده می‌کردند و در فرصتی که برای دستشویی رفتن به آنها داده می‌شد، ظروف را می‌شستند و در آن غذا می‌خوردند.

۱۳ اتاق پانسمان مثل اتاق شکنجه

مصدوم‌شدگان در شکنجه‌ها گاهی هم راهی اتاق پانسمان می‌شدند. اگر مقداری مداوا صورت می‌گرفت، نه به‌خاطر مداوای شخص مجروح که به‌منظور التیام محل شکنجه برای شکنجه‌های بعدی بود. اتاق پانسمان وجه مشترکی با مغازه کفاشی داشت؛ همانگونه که کفاش براحتی نیم تخت را از ته کفش جدا می‌کند، در اینجا نیز بدون استفاده از دارو بی‌حسی، پوست کف پا را می‌کندند.

ورود بی‌بازگشت

در ایام فعالیت کمیته مشترک که حدود ۶ سال طول کشید، هزاران نفر از زنان و مردان مبارز، در این مکان به بند کشیده شدند و ده‌ها نفر از آنان با بدنی کاملاً سالم به این دژ خوفناک وارد شدند، ولی در اثر شکنجه‌های بی‌رحمانه‌ای که روی آنها اعمال شد، شهید شدند. ساواکی‌ها در گزارش‌های خود علت مرگ آنان را دلایلی واهی همچون خودکشی اعلام می‌کردند.

شکنجه گران نامدار ساواک

بهمن نادری‌پور (تهرانی): می‌گویند که او در قساوت و بی‌رحمی گوی سبقت را از دیگر شکنجه‌گران ساواک ربوده بود. تهرانی متولد سال ۱۳۲۴ بود و با مدرک دیپلم در سازمان امنیت و اطلاعات کشور(ساواک) استخدام شد. او تا آخرین روزهای رژیم پهلوی امر بازجویی و شکنجه زنان و مردان مبارز زندانی را مجدانه ادامه داد و از هیچ تلاش و کوششی فروگذار نکرد. سرنوشت نادری چه شد؟ او پس از پیروزی انقلاب اسلامی مدتی به زندگی مخفی روی آورد، ولی در اوایل سال ۱۳۵۸ توسط نیروهای انقلاب دستگیر شد. او در بازجویی‌هایش سعی کرد سخنی از آنچه بر سر مبارزان مذهبی آورده به زبان نیاورد. تهرانی همچنین اعتراف کرد که درباره نحوه شکنجه کردن در آمریکا و اسرائیل آموزش دیده بود. او سرانجام با حکم دادگاه تیرباران شد.

محمدعلی شعبانی (دکتر حسینی): محمدعلی شعبانی از معروف‌ترین شکنجه‌گران ساواک بود. او با اینکه تحصیلاتش را در مقطع ابتدایی ناتمام رها کرده و وارد ارتش شده بود، ولی به‌دلیل تبحر در نحوه شکنجه کردن مبارزان انقلابی به دکتر حسینی معروف شده بود. حسینی در سال ۱۳۰۲ در گلپایگان به دنیا آمد. او پس از تأسیس ساواک در سال ۱۳۳۶، برای ادامه خدمت به ساواک منتقل شد. حسینی دوره‌های آموزشی «توجیه و حفاظت»، «شوک الکتریکی» و «آپولو» را در ساواک گذراند. سرنوشت دکتر حسینی چه شد؟ حسینی به‌خاطر جدیت و پشتکار فراوان در امر شکنجه زندانیان، موفق به دریافت نشان‌ها و مدال‌های مختلف در زمان حکومت پهلوی شد. او پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در تاریخ ۲۴ اسفند ۱۳۵۷ هنگامی که منزلش محاصره بود با اسلحه کمری اقدام به‌خودکشی کرد که بلافاصله به بیمارستان منتقل و سرانجام حدود ۲ماه بعد درگذشت.

فریدون توانگری (آرش): کمتر زندانی سیاسی را می‌توان پیدا کرد که طعم شکنجه‌های فریدون توانگری معروف به آرش را نچشیده باشد. او متولد سال ۱۳۲۹ و براساس آنچه نقل شده بهایی بوده است. آرش در سال ۱۳۵۱ با مدرک دیپلم به استخدام ساواک درآمد و به‌عنوان یک نیروی عادی مشغول به خدمت شد. او از اوایل سال ۱۳۵۲ به بازجویی و شکنجه مردان و زنان مبارز پرداخت و به‌عنوان خشن‌ترین بازجو معروف شد. سرنوشت آرش چه شد؟ آرش هم پس از پیروزی انقلاب اسلامی توسط نیروهای انقلاب دستگیر شد. شعبه اول دادگاه انقلاب هم پس از ۹جلسه رسیدگی و ۳روز مشاوره، او را به‌عنوان مفسدفی‌الارض و قاتل خلق خدا شناخت و به اعدام محکوم کرد. آرش در دادگاه به بسیاری از شکنجه‌های خشن خود اعتراف کرد و سرانجام در ساعت یک بامداد یکشنبه سوم تیرماه ۱۳۵۸ تیرباران شد.

منوچهر وظیفه‌خواه (دکتر منوچهری): یکی از بازجویان باسابقه ساواک منوچهر وظیفه‌خواه بود که به عنوان دکتر منوچهری شناخته می‌شد. او بیشتر روی بازجویی و شکنجه روحانیون کار می‌کرد. بازجوی مقام معظم رهبری در ۸ماهی که زندانی کمیته مشترک ضدخرابکاری بود همین دکتر منوچهری بوده است. شکنجه‌های روحی او بسیار کثیف و خشن بود و به همین دلیل هم به نام دکتر معروف شده بود. او اتاقی هم در کمیته ضدخرابکاری داشت که هنوز هم در موزه عبرت ایران به نام او وجود دارد. سرنوشت دکتر منوچهری چه شد؟ دکتر منوچهری در حقیقت یک سربازجو بود و مهارت بسیاری در شکنجه داشت. او متأسفانه پس از انقلاب به انگلستان فرار کرد و از دست نیروهای انقلاب گریخت. دکتر منوچهری در سال ۱۳۶۴ خودکشی کرد.

ناصر نوذری (رسولی): او در پوشش معلم در آموزش و پرورش اهواز برای ساواک کار می‌کرد. او ۱۱سال در این پوشش علیه انقلابیون فعالیت می‌کرد. پست سازمانی او در سازمان اطلاعات و امنیت کشور مسئول در دایره سوم اطلاعات بود. او بعد از پایان ماموریتش در اهواز به تهران منتقل و به‌عنوان رئیس تیم و بازجوی بخش ۳ از واحد اطلاعاتی کمیته مشترک منصوب می‌شود. او که تحصیلاتش را در مقطع ششم متوسطه به اتمام رسانده بود نحوه کار با دستگاه دروغ‌سنج را یاد گرفته و دوره اطلاعات و ضداطلاعات را طی کرد. او روش‌های منحصربه‌فردی در شکنجه زندانیان در کمیته مشترک داشت. بازجویی با ۲کلت، قپانی کردن، سوزاندن، آویزان کردن ازجمله این روش‌ها بود. شکنجه‌های او سبب شد مسئولان ساواک از عملکرد رسولی رضایت داشته باشند و به او نشان‌ها و مدال‌هایی مانند نشان درجه ۳ کوشش، نشان درجه ۳ سپاس و نشان نصیری اهدا کنند.

فرج‌الله سیفی کمانگر (دکتر کمالی): او متولد سال ۱۲۹۷، تهران و یکی از بازجویان کمیته مشترک ضدخرابکاری بود. تفاوتی که او با دیگر بازجویان ساواک داشت این بود که سن و سال او بالاتر از دیگر بازجویان بود. کمالی که در ارتش خدمت می‌کرد، بعد از بازنشسته‌شدن از واحد نظامی خود، در شهریورماه سال ۱۳۵۰ به استخدام ساواک درآمد و مسئولیت بازجویی و شکنجه از زندانیان را بر عهده گرفت. او سمت‌هایی همچون رئیس اداره امنیت داخلی و دایره مسئول بررسی ساواک را بر عهده داشت. پوشیدن کفش‌های نوک‌تیز و وارد کردن ضربات پیاپی به ساق پای زندانیان ازجمله شگردهای او در شکنجه دادن به انقلابیون بود. ازجمله چهره‌هایی که کمالی آنها را شکنجه کرد شهید کچویی بود که در دادگاه علیه کمالی و نحوه شکنجه‌هایی که در مورد او و دیگر زندانیان اعمال کرده بود، شهادت داد.

محمد آرمان: او سربازجوی کمیته مشترک ضدخرابکاری در شیراز و از شکنجه‌گران معروف ساواک این شهر بود. از زندگی شخصی محمد آرمان تا پیش از ورود به ساواک اطلاعات دقیقی در دسترس نیست. آرمان از سال ۱۳۴۶ تا ۱۳۵۰ توانست ۳شبکه از مخالفان حکومت پهلوی را کشف کند. به پاس این خدمات در سال ۱۳۵۱ رهبر عملیات دانشگاه پهلوی شیراز و مؤسسات عالی آموزش استان فارس شد و از سلسله مراتب اداری نشان‌های مختلفی دریافت کرد. او حتی موفق شد نشان درجه ۲ همایون را نیز دریافت کند. آرمان در اعمال شکنجه تبحر خاصی داشت و از انواع شکنجه‌ها استفاده می‌کرد. زدن با باتوم برقی، تهدید به انجام عمل منافی عفت با خانواده و همسر متهمان، ریختن آب نمک روی زخم‌های شکنجه‌شدگان و استفاده از شوک الکتریکی در محل زخم‌های شکنجه زندانیان از انواع شکنجه‌هایی است که آرمان برای اعتراف‌گیری از بازداشت‌شدگان استفاده می‌کرد.

رضا عطارپور مجرد (دکتر حسین‌زاده): او یکی از عالی‌رتبه‌ترین بازجویان کمیته مشترک ضدخرابکاری ساواک بود که به شکل روزمزد به استخدام ساواک درآمد. چند ماه بعد از قراردادی شدنش در ساواک، در سال ۱۳۳۸ به استخدام رسمی آن درآمد و پله‌های ترقی را به‌سرعت پیمود. او تحصیلات خود را تا مقطع فوق‌لیسانس علوم سیاسی ادامه داد و دوره‌هایی چون توجیه و حفاظت، تخصص بررسی، نبرد پنهانی و جنگ‌های روانی را در آلمان گذراند. او سمت‌هایی چون مسئول دایره دوم، رئیس بخش دوم اداره یکم، معاون اداره پنجم عملیات و بررسی را بر عهده داشت. ۹مرداد ۱۳۵۱ به سمت ریاست اداره یکم عملیات و بررسی اداره کل سوم منصوب شد و تا معاونی رئیس ساواک نیز پیش‌رفت. او در ماجرای شهادت ۹زندانی در کمیته مشترک که در اوین انجام شد نقش مؤثر داشت و طراح یا پیشنهادکننده این اقدام بوده است.

تاریخچه

چند خاطره رهبر معظم انقلاب از کمیته مشترک ضدخرابکاری ساواک

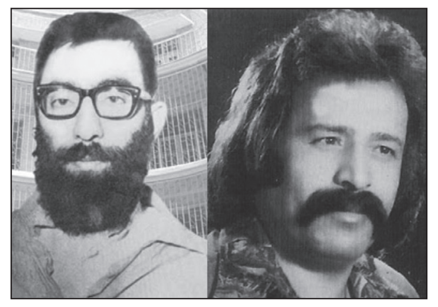

بین سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۳ درس‌های تفسیر و ایدئولوژی آیت‌الله خامنه‌ای در ۳مسجد «کرامت»، «امام حسن(ع)» و «میرزا جعفر» مشهد مقدس تشکیل می‌شد، برای همین هر روز مردان و زنان بسیاری که بیشترشان جوان بودند، به این مساجد می‌آمدند تا با تفکرات اصیل اسلامی آشنا شوند. درس نهج‌البلاغه ایشان از شور و حال خاصی برخوردار بود و در جزوه‌های کپی شده با عنوان «پرتوی از نهج‌البلاغه» تکثیر و دست‌به‌دست می‌گشت. طلاب جوان و انقلابی که درس حقیقت و مبارزه را از محضر آیت‌الله خامنه‌ای می‌آموختند، با عزیمت به شهرهای ایران، افکار مردم را با آن حقایق نورانی آشنا و زمینه را برای انقلاب اسلامی آماده می‌ساختند. این فعالیت‌ها باعث شد که در دی‌ماه ۱۳۵۳ ساواک ایشان را بازداشت و با قطار به زندان کمیته مشترک ساواک و شهربانی منتقل کند. رهبر معظم انقلاب تا پاییز ۱۳۵۴ در این مکان زندانی بودند. سختی‌هایی که ایشان در این بازداشت تحمل کردند، به تعبیر خودشان «فقط برای آنان که آن شرایط را دیده‌اند، قابل فهم است». بازجویی منوچهری از رهبر انقلاب و چگونگی انتقالشان به زندان کمیته مشترک را اینگونه تعریف می‌کنند: «وقتی به ایستگاه قطار رسیدیم، مرا به اتاقی بردند که چندنفری در آنجا بودند. بعد مرا در ماشینی نشاندند. یادم نیست چشم‌هایم را بستند یا گفتند سرم را پایین بیندازم. به هر حال جایی را نمی‌دیدم. این را فهمیدم که از خیابان سپه آمدیم و به جایی رسیدیم که دست راست پیچیدیم. به‌نظرم مرا از پله‌هایی بالا بردند و پایین آوردند. مسیر بسیار طولانی بود تا بالاخره به بازداشتگاه کمیته مشترک و سپس به اتاق افسر نگهبان رسیدیم. آن ۲مأموری که مرا از مشهد آورده بودند، در اینجا از من عذرخواهی و با من خداحافظی کردند و رفتند. بعد مأموری آمد و لباسم را گرفت و لباس زندان داد.» «منوچهر وظیفه‌خواه»، معروف به منوچهری برای زندانیان کمیته مشترک ضدخرابکاری نام آشنایی است؛ بازجویی که برای گرفتن اعتراف از زندانی‌ها از هیچ شکنجه‌ای فروگذار نمی‌کرد. مقام معظم رهبری هم از این بازجو خاطره دارد: «منوچهری درحالی که یقه پیراهنش باز و چیزی به گردنش انداخته بود، نگاهی به من کرد و گفت خامنه‌ای تویی؟ گفتم بله. پرسید مرا می‌شناسی؟ گفتم نه. گفت منوچهری هستم. بعد نگاهم کرد تا اثر حرفش را در صورتم ببیند. خیلی چیزها درباره‌اش شنیده بودم و فوراً او را شناختم، ولی به روی خودم نیاوردم. بعد گفت من تو را خوب می‌شناسم. تو همان کسی هستی که مثل ماهی از دست بازجو لیز می‌خوری. تک‌تک کارهای تو چیزی نیست، اما مجموعه‌اش خدا می‌داند که چیست.»

ترفندی برای ملاقات زن و شوهر زندانی

ایشان در ادامه به بیان خاطره‌ای دیگر در دوره زندان در کمیته مشترک می‌پردازند و می‌گویند: «حدود ۸ماه در یکی از سلول‌های انفرادی بازداشتگاه کمیته مشترک ساواک و شهربانی زندانی بودم. سلولی که فقط ۲,۴۰متر در ۱,۶۰متر وسعت داشت. در داخل سلول با اینکه دیوارش قطور بود با زندانی سلول کناری صحبت می‌کردم. او به من گفت من حسین هستم، رجایی همسایه من است. می‌خواهد بداند شما که هستید؟ و من در جواب گفتم من سیدعلی خامنه‌ای هستم. در سلول که بودیم تا زمانی که بیدار بودیم صدای فریاد شکنجه‌دیده از یک طرف و صدای فریاد شکنجه‌گر از طرف دیگر بلند بود. البته می‌گفتند اینها نوار است که می‌گذارند. شاید نوار بود، شاید هم واقعی. نمی‌توان مطمئن بود که همیشه نوار بوده است. هروقت هم ما را برای بازجویی می‌بردند، در حیاط و ایوان‌های زندان صدای فریاد بلند بود. همیشه یکی سر یکی داد می‌زد و این تقریباً بلااستثنا بود.» آیت‌الله خامنه‌ای از آن روزها خاطره خوشی هم دارد: «یک روز صبح دیدم فضای تاریک اتاق روشن شده است. سابقه نداشت، چون تنها روشنی آنجا چراغ کم‌نوری بود که پشت میله‌ها قرار داشت. از پنجره اتاق هم هیچ وقت نوری نمی‌آمد. به بالای سرم نگاه کردم. متوجه شدم که خط باریک آفتاب بر اثر گردش فصل داخل اتاق افتاده است. این نور یک ربع ساعتی بود و رفت. ابتدا باریکه نور بود و بعد به‌تدریج بیشتر و تبدیل به یک نوار نور به قطر ۱۵-۱۰ سانت شد. در این تاریکی عمیق، این نور بسیار مغتنم بود. در سلول ۴نفر بودیم. یکی از آنها آقایی بود که همسرش هم در کمیته مشترک زندانی بود. یک روز تصمیم گرفتیم کاری کنیم که آن آقا از همسرش خبر بگیرد. به نگهبان گفتیم امشب نظافت راهرو را به‌عهده ما بگذارد. او هم لطف کرد و پذیرفت. یکی از بچه‌های هم‌سلولی که بچه زرنگی بود، سر نگهبان انتهای راهرو را گرم کرد تا هم‌سلولی ما بتواند جلوی سلول و از پشت در با همسرش صحبت کند.»